

واقعه مکه

حسین سلطان محمدی

علاقتمند بودند به مدینه بیایند و با رسول خدا آشنا شوند. به این ترتیب در سال نهم هجری هیئت‌های نمایندگی طوایف عرب به حضور رسول خدا ﷺ می‌رسیدند و به همین مناسبت، مورخان این سال را «عام الوفود» نام نهادند.

یکی از این نامه‌ها که به مسیحیان نجران نوشته شده بود، گروهی از بزرگان و اشراف نجران را به مدینه کشاند. این هیئت بلند پایه چون در مذاکرات شفاهی با آن حضرت به تفاهم نرسیدند و پاسخ آن حضرت را به پرسش‌های اعتقادی خود قانع کننده

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری و درخشش اسلام در جزیره العرب، پیروان دیگر ادیان و مذاهب و رجال سیاسی و مذهبی، توجهی ویژه به اسلام و مسلمانان و مدینه الرسول پیدا کردند. این امر زمینه مناسبی برای گسترش اسلام تا دورترین نقاط حجاز، و حتی خارج از آن فراهم آورد و پیامبر اسلام ﷺ توانست از این فرصت به خوبی سود برد و با ارسال نامه‌ها و نمایندگان ویژه به زمامداران کشورها، آنان را به پذیرش اسلام و التزام به مقررات آن فرا خواند.

بسیاری از مخاطبان نامه‌ها

نپنداشتند، پیشنهاد رسول خدا را مبنی بر مباحله پذیرفتند.

پیامبر اسلام ﷺ از طرف خداوند مأمور به مباحله گشته بود و به گواهی همه منابع تاریخی، مسیحیان نجران پس از قبول پیشنهاد و پیش از انجام مباحله، وقتی در میعادگاه حضور یافتند و نشانه‌های حقانیت رسول خدا ﷺ را در دعوت خویش مشاهده کردند، از این کار منصرف شدند و به پرداخت جزیه و امضای صلح نامه تن دادند.

مباحله در لغت و اصطلاح

واژه مباحله مشتق از ماده «بَهَل» به معنای «لعنت کرد» است و جمله «بَهَلَهُ اللهُ» به معنای «خدا او را لعنت کرد» می‌باشد.^۱

البته مباحله با لعن این تفاوت را دارد که لعن عبارت است از دعا کردن به زیان شخص تا از رحمت الهی دور باشد و «بُهْلُ» اجتهاد در لعن است، از این رو کسی را که بر التماس در دعا و نفرین پای می‌فشارد «مبتهل» می‌نامند.^۲

آنچه در اصطلاح آن را «مباحله»

می‌دانند این است که اگر دو گروه - که ادعای دینی دارند - خود را محق و طرف مقابل را باطل بدانند و با بحث و استدلال به جایی نرسند، هر یک از دو گروه عزیزان خود را فرا می‌خواند و دست به دعا بر می‌دارد و خدای خویش را می‌خواند و هر یک دیگری را نفرین می‌کند تا معلوم شود که خداوند دعای کدام یک از دو گروه را قبول دارد و ندای او را پاسخ می‌دهد.

این معنا در میان عرب و پیروان ادیان آسمانی کاملاً شناخته شده بود، از این رو مسیحیان نجران در ماجرای مباحله پیامبر اکرم ﷺ به گونه‌ای طبیعی با آن برخورد کردند و حتی چون پیامبر اسلام ﷺ بر سر زانو نشستند و دست به دعا برداشتند، ابو حارثه، اسقف بزرگ مسیحیان گفت: «جئنی والله کما جئنی الانبیاء لیلُمباحله»^۳ او همانند انبیاء برای مباحله نشسته

۱- طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، ماده بهل.

۲- جزایبری، سید نورالدین و ابو هلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۴۶۶.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه مباحله.

الْقُرْبَىٰ»^۳ بر آنان احتجاج می‌کنم، ولی می‌گویند درباره خویشاوندان مسلمانان نازل شده است. از این قبیل ادله هر چه حاضر دارم فروگذار نمی‌کنم. حضرت فرمودند: اگر این گونه است، آنان را به مباحله فراخوان. گفتم: چگونه؟ فرمود: سه روز نفس خویش را اصلاح کن و گمانم که فرمود روزه بگیر و غسل کن. آن گاه به صحرا بروید و انگشتان دست راست خود را در انگشتان دست دیگر فرو بر و از خود آغاز کن و بگو:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ
الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الرَّحْمَانَ الرَّحِيمَ إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ
حَقًّا وَادَّعَىٰ بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِّنَ
السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ ای خدایی که

۱- نساء / ۵۹: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبر و اولوالامر [= اوصیای پیامبر] را اطاعت کنید.»

۲- مائده / ۵۵: «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند. همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

۳- شوری / ۲۳: «بگو من از شما هیچ پاداشی بر رسالتم جز دوست داشتن نزدیکانم درخواست نمی‌کنم.»

است.» از این جا آشکار می‌شود که مسیحیان توسل به مباحله را از مختصات پیامبر اسلام به شمار نیاورده، بلکه او را در این جهت دنباله روانیاء الهی می‌دانستند.

چگونگی انجام مباحله

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به مواردی بر می‌خوریم که مباحله را به شکلی ویژه به اصحاب و شیعیان خود آموخته و توسل به آن را در برابر منکران امامت و ولایت - که به هیچ دلیل و برهانی حق را نمی‌پذیرند - به عنوان واپسین راه حل مطرح کرده‌اند.

ابو مسروق گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من با مردم سخن می‌گویم و به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ بر آنان احتجاج می‌کنم، ولی آنان می‌گویند این آیه درباره امیران جنگ‌ها نازل شده است. به آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۲ بر آنان احتجاج می‌کنم، ولی می‌گویند این آیه درباره مؤمنین نازل شده است، آن گاه به آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه‌ای، [و ای خدایی که] عالم به نهان‌ها و آشکارها می‌باشی، [ای خدایی که] رحمان و رحیم می‌باشی، اگر ابو مسروق حقی را انکار کند و باطلی را ادعا نماید، پس از آسمان بلا و عذاب دردناکی بر او نازل فرما.

سپس دعا را متوجه او کن و بگو: «إِنَّ كَانَ فُلَانٌ جَعَدَ حَقًّا وَأَدْعَىٰ بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ اگر فلانی حقی را انکار و باطلی را ادعا می‌کند، پس بر او از آسمان بلا و یا عذاب دردناکی نازل فرما.» پس چیزی نخواهد گذشت که آنچه را در حق او خواسته‌ای خواهی دید.^۱

مقطع زمانی واقعه مباهله

واقعه تاریخی مباهله رسول خدا ﷺ با مسیحیان نجران، پس از نبرد تبوک بود. شیخ مفید آمدن هیئت نصارا به حضور رسول خدا ﷺ را پس از ماجرای فتح مکه و سرازیر شدن هیئت‌های طوایف و قبایل به سوی پیغمبر ﷺ ذکر کرده است.^۲

سید بن طاووس نیز ارسال نامه آن حضرت به مسیحیان نجران را پس از ارسال نامه به کسرا و قیصر، یعنی حدود سال نهم هجری می‌داند.^۳

تفصیل واقعه مباهله

* نامه رسول خدا ﷺ

زمینه ساز واقعه مباهله، نامه رسول خدا ﷺ به مسیحیان نجران^۴ و دعوت آنان به اسلام بود. حاملان این نامه، عتبه بن غزوان و عبدالله بن ابی امیه و هدیر بن عبدالله و صهیب بن سنان بودند.^۵ پیام اصلی نامه، اعلام رسالت رسول خدا ﷺ و دعوت از اسقف نجران و مردم مسیحی منطقه بود. در نامه آمده بود که اگر از پذیرش اسلام امتناع ورزند، یا باید مقررات ویژه

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول من الکافی، کتاب الدعاء، باب مباهلة الخصم، ج ۲، ص ۵۱۴.
 ۲- شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۲۲.
 ۳- سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۴۹۶.
 ۴- نجران نقطه‌ای میان حجاز و یمن و طول آن به اندازه یک روز راه برای راکب سریع بود و در آن ۷۳ آبادی وجود داشت که تنها ۱۲۰ هزار مرد جنگی در آن ساکن بودند. (بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ص ۳۸۵).
 ۵- سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۴۹۶.

پرداخت جزیه به حکومت اسلامی را پذیرند و یا آماده جنگ شوند.

* مجلس مشورتی بزرگان نجران

زمانی که نامه پیامبر اسلام ﷺ برای بزرگان نجران خوانده شد، همگی برای تصمیم‌گیری نهایی در جلسه‌ای گرد آمدند. در این جلسه بزرگان آنان از جمله ابو حامد - که ۱۲۰ سال عمر داشت - آنان را نصیحت کرد و آن‌ها را به تأمل بیشتر فرا خواند. او از جمله موحدان بود که در نهران به پیامبر ﷺ ایمان آورده بود. اما پس از صحبت‌های او، عده‌ای دیگر برخاستند و از عافیت طلبی او انتقاد کردند. همگی آن‌ها تصمیم گرفتند که به پادشاه روم نامه‌ای بفرستند تا برای جنگ با رسول خدا لشکری روانه حجاز کند.

در واپسین لحظه‌ای که می‌خواستند متفرق شوند، شخصی به نام حارثه بن اثال به پاخواست و آنان را به یاد بخش‌هایی از کتاب مقدس انداخت که در بردارنده وصایای حضرت عیسی ﷺ می‌باشد؛ آن‌جا که عیسی ﷺ از آمدن پیغمبر خاتم‌خبر

می‌دهد که نام او فارقلیطا است و محل ولادتش کسوه فاران در مکه معظمه است. اما سید و عاقب - که دو تن از بزرگان قبیله نجران بودند - از سخنان حارثه رنجیدند، زیرا جایگاه آنان نزد مردم سست می‌گشت و اگر مردم مسلمان می‌شدند دیگر از آنان اطاعت نمی‌کردند.

بالآخره بحث میان حارثه و عاقب و سید به درازا کشید و سید به سراغ صحیفه شمعون بن حمون الصفا و صی حضرت عیسی ﷺ رفت. حضرت عیسی ﷺ در این صحیفه، از آمدن فارقلیطا خبر می‌دهد و زمانی که از او می‌پرسند فارقلیطا کیست، نشانه‌های پیغمبر خاتم را می‌گوید، از جمله آن‌که به وسیله فرزند او در آخر الزمان، پس از پاره شدن رشته‌های دین و خاموش شدن چراغ هدایت پیامبران، بار دیگر دین بر پا می‌شود.

وقتی که سید به این جا رسید گفت: فارقلیطا محمد نیست چون او فرزند پسر ندارد. در اینجا ابو حارثه از او می‌خواهد که کتاب دیگر مسیحیان را که «جامعه» نام دارد در این مورد

مطالعه کند.

روز بعد، دوباره همه بزرگان گرد آمدند تا نتیجه مناظره را ببینند. در این روز عاقب - که یکی دیگر از بزرگان مسیحی بود - مدعی شد که محمد پیغمبر است، ولی فرستاده خدا به سوی قوم خود - و نه برای همه عرب و عجم - می باشد. حارثه او را مجاب نمود که اگر او را پیغمبر و صادق می دانی، پس درباره ادعای او که خود را مبعوث بر همگان می داند چه می گویی؟ بحث و مجادله همچنان ادامه یافت تا اینکه همه مردم فریاد زدند: «الجامعه، الجامعه» و از ابو حارثه خواستند که جامعه را بر آنان بخواند.

جامعه را گشودند و صحیفه آدم را قرائت کردند. در آن جا از آمدن پیامبران از آدم تا خاتم سخن به میان می آید و خداوند برای پیغمبر خاتم که احمد است اوصافی را ذکر می کند. در آن کتاب آمده بود که خداوند، پیامبران و ذریه آنان را به آدم علیه السلام معرفی می کند و چون آدم علیه السلام همه را می بیند، متوجه نوری می شود که همه جا را گرفته است

و پیرامونش چهار نور دیگر وجود دارد. آدم از آنان می پرسد و خداوند آنان را معرفی می کند که او احمد است و آن چهار نور دیگر، وصی و دختر و دو فرزند زاده اش می باشند.

همچنین ابو حارثه صحیفه دیگری به نام شیث را گشود که این صحیفه به ادریس رسیده و به خط سـریانی کهن است. در آن جا از حضرت آدم نقل شده است که در عرش الهی نوشته اند: «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» و همچنین از دوازده کس نام برده اند که از فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

سرانجام حارثه در مناظره پیروز گردید و تصمیم گرفتند به سوی پیغمبر قریش روانه شوند تا ببینند او چه آورده و از آن ها چه می خواهد.

* حرکت به سوی مدینه

سید و عاقب به همراه چهارده سوار از نصارای نجران - که از بزرگانشان بودند - و هفتاد تن از بنی حارث بن کعب به سوی مدینه رفتند. از سوی دیگر چون پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شدند که مدتی از رفتن اصحاب به

نجران گذشته و خبری نیامده است، خالد بن ولید را بالشکری به سوی آنان فرستادند. این لشکر در راه به هیئت نجران برخوردند و همه به سوی مدینه بازگشتند.

هیئت نجران پیش از رسیدن به شهر، جامه‌های نفیس یمنی پوشیدند و خود را به مشک معطر ساختند و بر اسبان خود سوار شده و نیزه به دست گرفتند و با چنین وصفی وارد شهر شدند. آنچنان خود را آراسته بودند که توده مسلمانان فریفته ظاهرشان شدند. آنان بدین وسیله می‌خواستند عظمت و شکوه مسیحیان را به رخ مسلمانان بکشند. زمانی که به مسجد رسول خدا ﷺ آمدند، پیامبر خدا از نماز عصر فارغ شده بودند. در این زمان وقت عبادت مسیحیان فرا رسیده بود، ناقوس را نواختند و رو به سوی مشرق در مسجد پیامبر ﷺ عبادت خویش را به جای آوردند و رسول خدا اجازه نداد کسی مزاحم آنان شود، به نقلی پیامبر ﷺ سه روز آنان را به حال خود گذاشت تا رفتار او را به خوبی ببینند و با نشانه‌هایی که در کتب مقدس به آنان

رسیده بود تطبیق کنند.

پس از این، سید و عاقب - که طرف سخن با آن حضرت بودند - سؤالات خود را اینچنین آغاز نمودند: نظر شما راجع به بزرگ ما

حضرت مسیح چیست؟ پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: او بنده خدا بود که او را برگزید و به خود مخصوص گردانید. پرسیدند آیا برای او پدری سراغ داری که از او به وجود آمده باشد؟ حضرت فرمودند: وجود او به سبب زناشویی نبود تا پدری داشته باشد. پرسیدند: پس چگونه می‌گویی که او بنده آفریده شده خدا بود با اینکه تو تاکنون چنین آفریده‌ای ندیده‌ای؟ این جا بود که خداوند پاسخ آنان را داد و آیاتی از سوره آل عمران بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱؛

«مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود، موجود باش او هم

فوراً موجود شد.» بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.

«انجام مباهله

مسیحیان در این بحث قانع نشدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدستور خداوند متعال آنان را به مباهله فرا خواند.

دستور خداوند چنین بود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيُّهُوا فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانشی که درباره مسیح به تو رسیده، باز کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، [به آنها] بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم و شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

در روز موعود در حالی که دست علی علیه السلام در دست پیامبر بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام پیش روی آن

حضرت می رفتند و فاطمه علیها السلام پشت سر پدر حرکت می کرد، عزیزان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به میعادگاه آمدند.

حضرت رسول در حالی که عبای مویین سیاه رنگی بر دوش داشت، جلو آمد تا به نزدیکی دو درخت رسید. فرمود میان دو درخت را هموار کنند. عبای خود را بر درخت ها کشید و همراهان خود را در زیر آن جای داد و خود در پیش ایستاد و دوش چپ خود را به زیر عبا برد و بر کمانی که در دست داشت تکیه داد و دست راست را برای مباهله به سوی آسمان بلند کرد. مردم از دور می نگریستند که چه خواهد شد.

سید و عاقب که این حال را دیدند، رنگ از رخسارشان پرید و پاهایشان لرزید و نزدیک بود که بیهوش شوند. مسیحیان به خدمت حضرت شتافتند و گفتند: با این جماعت آمده ای که با ما مباهله کنی؟ حضرت فرمود: آری، پس از من اینان مقرب ترین خلق نزد خدایند.

لرزه بر بدنشان افتاد و با آن حضرت مصالحه کردند و راضی به پرداخت جزیه شدند.^۱

به نقلی، سید و عاقب گفتند: چرا با بزرگانی که به تو ایمان آورده‌اند، بیرون نیامدی و تنها همین جوان و زن و دو کودک را همراه خویش آوردی؟ حضرت فرمودند: من از جانب خداوند مأمور شده‌ام که همراه اینان با شما مباحله کنم.

منذر بن علقمه، برادر ابو حارثه که پیش‌تر در مجلس مشورتی اهل نجران حاضر نبود و سپس همراه این گروه شد، دیگران را نصیحت کرد که: شما و هر کسی که با کتاب‌های الهی آشنا است، می‌داند که ابوالقاسم محمد ﷺ همان پیامبری است که همه پیامبران به او بشارت داده‌اند.^۲

این گزارش حاکی است که در این وقت نشانه‌های نزول عذاب ظاهر شد؛ آفتاب دگرگون گشت و کوه‌ها لرزید و با این که فصل تابستان بود، ابری سیاه پیدا شد.

سید و عاقب منذر بن علقمه را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند تا با او پیمان ببندند.

منذر به محضر رسول خدا ﷺ رسید و مسلمان شد و پیام آنان را رساند. رسول خدا ﷺ علی را برای مصالحه فرستاد. علی را پرسید: با ایشان چگونه صلح کنم؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: هر چه رأی تو باشد. علی با آنان توافق کرد که هر سال دو هزار جامه نفیس و هزار مثقال طلا پرداخت کنند و نیمی از آن در محرم و نیمی دیگر در رجب پرداخت شود.^۳

امضای صلحنامه

سرانجام این واقعه، امضای صلحنامه‌ای میان رسول خدا ﷺ و مسیحیان نجران بود.

گویا در تنظیم این صلحنامه و تعیین شرط‌های آن، علی را از سوی پیغمبر اکرم ﷺ اختیار کامل داشت^۴

۱- ر.ک. سید ابن طاووس، سعد السعود، ص ۹۰، مجلسی، محمدباقر، حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۳۰۵.

۲- سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۵۱۱؛ مجلسی، محمدباقر، حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۳۴۵.

۳- سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۵۱۲؛ مجلسی، محمدباقر، حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۳۴.

۴- گزارش سید ابن طاووس در اقبال الاعمال، ص ۵۱۲.

را در ماه رجب بپردازند و بر عهده ایشان است که چهل دینار برای خرج خانه فرستادگان من بپردازند و بر عهده ایشان است که هرگاه در یمن حادثه‌ای یا جنگی از جانب قبیله ذی عدن روی داد، به عنوان عاریه مضمونه (که اگر از میان رفت مانند آن پس داده شود) سی زره و سی اسب و سی شتر [بسه مسلمانان برای جنگ] بدهند و در برابر این تعهدات پناه خدا و ذمه محمد بن عبدالله برای آنان است. پس از این سال هر کس از آنان که ربا خورد، من در برابر او تعهدی ندارم.^۲

نکات قابل توجه از آیه مباهله:

بر اساس آیه مباهله قرار بر این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان و زنان کسانی که به منزله جانش هستند به مباهله بیاورد و آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به عنوان فرزندان خود و حضرت زهرا علیها السلام را به عنوان زنان خود آورد.

و همو کاتب صلحنامه بود.^۱ اینک متن صلحنامه را به نقل از ارشاد مفید می‌آوریم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِنَجْرَانَ وَ حَاشِيَتَيْهَا. فِي كُلِّ صَفْرَاءٍ أَوْ بَيْضَاءٍ وَ تَمْرَةٍ وَ زَبَقٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهُمُ شَيْءٌ غَيْرَ الْفِي حُلَّةٍ مِنْ حُلَلِ الْأَوَاقِي، ثُمَّ كُلُّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ فِعْلِي حِسَابَ ذَلِكَ يُؤَدُّونَ الْفَاءَ مِنْهَا فِي صَفْرٍ وَ أَلْفًا مِنْهَا فِي رَجَبٍ وَ عَلَيْهِمْ أَرْبَعُونَ دِينَارًا مِثْلَ مِثْلِ رَسُولِي مِمَّا قَوْقُ ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ حَدَثٍ يَكُونُ بِالْيَمَنِ مِنْ كُلِّ ذِي عَدْنٍ عَارِيَةٌ مَضْمُونَةٌ ثَلَاثُونَ دِرْعًا وَ ثَلَاثُونَ فَرَسًا وَ ثَلَاثُونَ جَمَلًا عَارِيَةٌ مَضْمُونَةٌ لَهُمْ بِذَلِكَ جَوَازِ اللَّهِ وَ ذِمَّةَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَمَنْ أَكَلَ الرَّبَا مِنْهُمْ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا فِدْمَتِي مِنْهُ بَرِيئَةٌ»

این نوشته‌ای است از محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای [اهل] نجران و پیرامون آن. از آنان چیزی از طلا و نقره و میوه و برده گرفته نشود جز دو هزار حله از حله‌های اوقی که بهای هر حله چهل درهم باشد و اگر کم و زیادی شد به همان اندازه حساب می‌شود. هزار حله آن را در ماه صفر و هزار حله دیگر

۱- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ

یعقوبی، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۲۶.

حسین علیه السلام را فرزندان خود می‌داند، بر خلاف نظر کسانی که فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را فرزندان پیامبر نمی‌دانند به این بهانه که نسل انسان از طریق فرزند پسر باقی می‌ماند و فرزندان حضرت زهرا علیها السلام از طریق پدر به پیامبر اکرم منتسب نمی‌شوند، پس فرزندان پیامبر خدا نیستند.

ح) اینکه پیامبر اکرم بهترین عزیزان خود را برای مباحله می‌آورد، از یک سو نشان دهنده ایمان راسخ او به خداوند متعال و حقانیت و صداقت او در گفتارش می‌باشد و از سوی دیگر نشان دهنده ایمان راسخ و نهایت درجه اعتقاد آن عزیزان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدای اوست. اگر جز این بود، پیامبر خدا به جای آوردن نزدیکان خود، آنهم دختر و فرزندان خردسال، پیروان سرشناس خود را می‌آورد و همچنین عزیزان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جان خود را به خطر نمی‌انداختند و افراد دیگری را پیش می‌فرستادند.

داستانی جالب

روزی معاویه بن ابی سفیان به

این عملکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان دهنده چند مطلب است:

الف) علی علیه السلام از جهت کمالات معنوی به حدی پیش رفته است که به منزله جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

می‌دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه انسان‌ها برتر است. پس علی علیه السلام از همه انسان‌ها جز رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر خواهد بود. در این آیه، مقصود از «انفسنا» نمی‌تواند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، چرا که درست نیست آدمی نفس خود را به سوی خود فرا خواند، بلکه مراد کسی است که در عزت، کرامت، محبت، ایثار، بزرگی و جلالت نزد خداوند سبحان، جایگاهی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و اگر هیچ دلیل دیگری نمی‌بود که حاکی از برتری پیامبر بر علی علیه السلام باشد، این آیه بر برابری آنان در فضیلت و مرتبه دلالت می‌کرد، اما دلایل دیگری هست که پیامبر را از این برابری خارج می‌کند. آن‌گاه برتری علی علیه السلام بر دیگر افراد بشر به مقتضای این آیه باقی می‌ماند.

ب) از این آیه استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن و امام

اینکه پیامبر اکرم بهترین عزیزان خود را برای مباهله می آورد، از یک سو نشان دهنده ایمان راسخ او به خداوند متعال و حقانیت و صداقت او در گفتارش می باشد و از سوی دیگر نشان دهنده ایمان راسخ و نهایت درجه اعتقاد آن عزیزان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدای اوست.

سعد ابن ابی وقاص گفت: چه چیز نمی گذارد که ابو تراب را دشنام گویی؟ سعد گفت: چون به یاد سه چیز می افتم که رسول خدا در حق او گفته است و از این رو به خود اجازه نمی دهم که او را دشنام گویم. اگر یکی از آنها برای من بود، از شتران سرخ مو برایم دوست

داشتنی تر بود.

اول آنکه چون در یکی از جنگ ها رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جای خویش در شهر نهاد، علی علیه السلام گفت: آیا مرا همراه زنان و کودکان در شهر می گذاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا راضی نمی شوی که برای من چون هارون برای موسی باشی، جز آنکه پس از من نبوتی نیست؟

دوم آنکه از رسول خدا شنیدم که در جنگ خیبر فرمود: پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. آن گاه فرمود: علی را بخوانید. علی را آوردند در حالی که چشم درد داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب دهانش به چشم او کشید و علی علیه السلام صحت یافت و آن گاه پرچم را بدو سپرد.

سوم آنکه چون آیه مباهله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءَ أَهْلِي»^۱

۱- ری شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۸، ص ۳۱۴.